

حمایت جانبازانه مردم هزاره از شاه امان الله



یکی از مهمترین تحولات مرحله اول اصلاحات اجتماعی دولت اماتی، بعد از استقلال، طرح و تصویب قانون اساسی یا نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان بود که در سال ۱۳۰۱ شمسی در ۷۳ ماده در لویه جرگه ۸۷۲ نفری در جلال آباد تحت ریاست شخص شاه مورد بحث و تصویب قرار گرفت و برای نخستین بار افغانستان در تاریخ چند هزارساله خود صاحب یک قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی گردید.

در فصل حقوق عمومی: اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و حق ملکیت شخصی و مصونیت مسکن و منع مصادره دارائی و لغو بیگاری و شکنجه و مجازات غیرقانونی و غیره نکات برجسته و

اساسی بازتاب یافته بود: (مواد: ۹ و ۱۰، ۲۲، ۲۴). ماده ۱۱ قانون اساسی حکم میکرد: «**در افغانستان اصول اسارت و بردگی بالکل موقوف است.**» بنابر حکم این ماده، در حدود ۷۰۰ تن غلام و کنیز هزاره در شهر کابل از منازل اربابان خود برآمدند.^۱ از این است که مردم هزاره بیش از هر قوم و قبیله دیگر، به دفاع از شاه امان الله بر خاستند و بیش از دیگران مورد غضب و ضرب و شتم رژیم سقاوی قرار گرفتند.

در پرتو مواد ومفاد همین قانون اساسی بود که اقلیت های دینی ومذهبی اجازه یافتند تا مناسک مذهبی خود را بطور مناسبی بجا آورند. غبار مینویسد که: «روح این مواد قانونی، آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوٹ کذب و ریا و فریبکاری مبرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهیم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار و معجز هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ ش = ۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حربیه) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زانی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد.»^۲

فیض محمد کاتب، که شاهد و ناظر اوضاع سیاسی واجتماعی عهد امیر عبدالرحمن خان و عهد امیر حبیب الله خان و امارت ۶ روزه امیر نصرالله خان و دوران رژیم عدالت پسند امیر امان الله خان و حکومت وحشت ودهشت بچه سقاوی بوده است، روی کار آمدن بچه سقاوی را «انقلاب فجعی انتسابی» نامیده، میگوید: «**بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد نهاده، بغض و فحشاء را پدیدار کرد و جمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل و غارت و اسارت افتاد.**»^۳

کاتب از وفاداری صادقانه مردم هزاره نسبت به امان الله خان و استقبال شان از سردار امین خان برادر امان الله خان و خواجه هدایت الله خان رئیس هیئت اعزامی شاه به هزاره جات، یاد آور شده وهمچنان از موضعگیری محکم واستوار مردم هزاره در حمایت از شاه امان الله، به هیئت اعزامی پسر سقاوی نیز یاد کرده است.

کاتب مینویسد: «در خلال احوال مذکوره، اعلان وفرامین امان الله خان که در قندهار لوی امارت به نوید تانید قوم درانی افرشته است، از راه گیزاب وتمزان[تمران] در هزاره جات وترکستان رسیده، مردم هزاره شیخ علی وبامیان و ترکمان [ترکمو] و سرخ وپارسا و دایزنکی و دایکندی و پنجاب

^۱ - استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر، ص ۱۲۴

^۲ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۹۳

^۳ - کاتب، نژاد نامه افغان، طبع ۱۳۷۲ ایران، ص ۴۱

وبهسود و غیره تساهل در امر بیعت و اطاعت از امیر حبیب الله خان اختیار کرده، بلکه قبایل مذکوره فوق به معاونت امان الله خان برخاسته از جمله مردم شیخ علی و سرخ و پارسا و ترکمان و بامیان از راه غوربند آهنگ تاختن بر کوهستان و کوهدامن نموده و خود را نزدیک رسانیده، آماده حمله به پای ثبات ایستادند. و هزاره بهسود در کوتل اونی جمع آمده با اراده حمله بر کابل استوار نشستند. و از این ماجرا حاکم غوربند و کاکا محسن حاکم هزاره به امیر حبیب الله خان آگهی داده، او به استصواب آرای هواخواهان خود تجهیز یک هزار مرد نبرد از راه غوربند بر سر هزاره رفتن فرموده، از انتشار این خیر محمدنعیم خان دایزنگی و نادر علی جاغوری و غلام نبی خان و سهراب خان و محمداسحق خان بهسودی که در کابلند، دفع محاربت مردم هزاره و قشون امیر حبیب الله خان نموده، به ادعای بیعت آوردن و قبایل هزاره را مطیع و منقاد کردن، تعهد عریضه به حضور حبیب الله خان کردند و هنوز جواب شان اصدار نیافته ادعای شان پذیرفتار نیفتاده است.»^۴

پاسخ هزاره ها به هینت بچه سقا:

هینتی مشتمل بر «سید زین العابدین پسر سید شاهنشاه تکانه و غلام حبیب فرزند غلام حسن خان قزلباش قلعه و ملکدار اونی و پدر حاکم میدان با چهار نفر از مردم هزاره سرچشمه، که عریضه بیعت مردم بهسود را به سقاء آورده بودند و یک یک طاقه لنگی خلعت گرفته بودند،... از راه تعهد بیعت نامه آوردن هزاره [هزاره جات] به وعده ده الی پانزده روز با فرامین استمالت آگین حبیب الله خان رفته بودند، پاسخ شنیدند که:

«مسلمان و پایند دین و ایمانیم. چون بیعت به امان الله خان کرده، به معاونت او شرعاً کمر بسته و استوار ایستاده ایم، نمیتوانیم که نقص عهد کرده، خود را مسنول خدا و رسول قرار دهیم. پس نظر به بیعت خویش طریق قتال پیش گرفته، از طفل رضیع تا شیخ فانی آماده قتل و غارتیم و تا که جان داریم جنگیده، خون خود را در این راه نثار خدمت دین و دولت و حراست ملت و حفاظت مملکت از دست برد و قتل و اسارت سرقة جهل و ضاله می نماییم. و به یک زین سورین دو تن را هرگز جا نمی دهیم تا مخدول دنیا و آخرت نشویم. و این را گفته دوازده هزار تن مرد جنگی حاضر کوتل اونی و آماده قتال شدند.»^۵

تصمیم حمله بر کابل:

پس از پاسخ محکم فوق الذکر، هزاره ها «... یک دل و یک جهت با هم مواضعه نهاده قراردادند که اگر در روز بر کابل حمله نماییم از اتوابی که بر فراز جبال چهل تن و دختر کافر و شاه مردان و آسمانی و شیردروازه و تخت شاه که همه مشرف بر چهاردهی اند، تلفات جانی زیاد داده، بر مرام نائل نخواهیم شد. پس باید در شب به کوه بیکتوت و قسرق خود را بی خبرانه رسانیده و روز به خفا به سر برده، در تاریکی شب بر جبالی که اتواب بر قلل آنها است، حمله و یورش نماییم. و چون در دامنه جبال برسیم از اضرار تیر و بم و توپ مامون و مصنون گردیده و خود را بر فراز کوه ها رسانیده به یاری ایزد باری، اتواب را متصرف و بر شهر و چهاردهی مشرف گشته، کامروا و فتح باب خواهیم شد. و امان الله خان این عزم حمله و یورش هزاره ها را معطل به وصول قشون همکاب خود در میدان فرمود که هر دو لشکر یک جا گردیده به قوه کامل تری حمله کنند، چنانچه تا امروز که سه شنبه ۲۷ ذیقعد است، هزاره ها به فراز کوه پمقان و شکر دره و کوتل اونی به آراستگی تمام روز انتظار حمله بر کابل را به سر می برند.»^۶

بقول کاتب: «حبیب الله خان از آوازه وصول لشکر ملی هزاره در این روز به کوتل سفید خاک که مشرف بر ارغنده و میدان است و از نزدیک گردیدن محمدنادرخان از جانب لهورگرد، محمد هاشم خان از طرف مشرقی وقوع جنگ هزاره در کوهستان خیلی مضطرب گردیده دو هزار نفر گسیل بتخاک وعده ای زیادی

^۴ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۹

^۵ - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۹

^۶ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۹

به سوی کوهستان گسیل فرمود. در این روز [۱۶ ثور] نیز ۱۶ مجروح جنگ قلعه درانی به ذریعه موتر وارد کابل و داخل شفاخانه شد.^۷

در ۱۸ ثور، نیز دو عراده موتر بزرگ آتشی مملو از مجروح محاربه دشت توپ و پتی بادام* وارد شهر آمده، زخم‌داران به شفاخانه قلعه باقرخان فرود شدند.^۸ این درحالی بود که در روز ۲۰ ثور/دهم می، چهارلاری مملو از مجروحین محاربه دشت توپ از اثر حمله یک نفر جنرال سقوی بر مردم میدان زخمی شده بودند در کابل رسیدند.^۹

پاسخ هزاره غوربند به بچه سقاء:

روز ۲۳ ثور مطابق ۱۳ می، آوازه جنگ غوربند در افواه مردم شهر افتاد که سید حسین پس از چاپیدن و آتش زدن قلاع هزاره ترکمان و به غنیمت آوردن دواب و مواشی آنها، عبدالرحمن پسر ملک داد محمد کوهستانی را که یکی از مفسدین و فتنه انگیزترین اهالی شمالی بود با سید طالب شاه خان غوربندی که شیعه مذهب و با نجابت حسب و نسب معروف بود و یک تن دیگر نزد هزاره های غوربند برای اندرز و نصیحت و دلالت به اطاعت و متابعت از حبیب الله خان فرستاده، و پیام داد که... از راه اطاعت پیش آمده و خویشتن را به ورطه خسارت نیندازید. هزاره ها فرستاده او را نگهداشته، پاسخ دادند:

«قرار فرموده خدا و رسول کسی را که سارق و قاطع طریق بوده و اموال مردم را غارت کرده، صدها تن را خون ریخته به مضمون فرموده خداوند و امر شریعت غرا که در قرآن مجید است: «السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما. ولكم في القصاص حية يا اولي الاباب. ومن يقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها و غضب الله عليه و لعنة و أعدا له عذابا عظيما» مستوجب بریدن دست و قصاص و جاوید در جهنم ماندن و غضب و لعن اوتعالی باشد، شرعاً نمی توانیم پذیرای امارت و اطاعت چنین شخصی شویم که فعلاً نیز خون ها می ریزد و مال مردم و متاع مسلمانان را غارت می کند. و دوشیزگان را به جور و زور در آغوش مخالفت میکشد. و مردان را به لواطت جلب کرده مسلمانان را زنده پاره پاره می نماید. و سرهای کشتگان را به آتش سوخته در بازار می آویزد. و مسلمانان را لای و لجن به رو مالیده با نواختن موزیک عسکری و ندهای بلند پی در پی یا چاریار شهره می نماید و بسا کسان را به دار کشیده و هدف و آماج تیر تفنگ می سازد. و ذخیره و اندوخته بیت المال مسلمانان را از نقدینه و جنسیه و ناریه، که برای حراست مملکت و عرض و ناموس ملت فراهم آمده، صرف قتل و غارت خود مسلمانان نموده از خداوند پاک هیچ باک ندارد. و با این همه ملا نمایان گمراه آیه کریمه: «اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم» را به چنین کسی نسبت دادند... باری او را شرعاً سزوار امارت ندانسته، مدافعت از ائتلاف مال و جان را واجب شمرده، خود را در صورت قاتل و مقتول بودن معفو می پنداریم. و تا که زنده باشیم پای از میدان و جوب مدافعه پس نمی کشیم.»^{۱۰}

و هم عبدالرحمن را نگاه داشته این از آن است که میرآخور احمد علی رئیس هزاره را از توقیف خانه کابل رها داده بفرستد تا در بدل او عبدالرحمن نیز عودت داده شود. و چون میرآخور احمد علی را بدار هلاک کشیده بودند، در خصوص عبدالرحمن لا جواب ماندند. و نیز در این روز آوازه به اسارت گرفتن نهصد نفر از قشون حبیب الله با توپخانه و اسلحه حرب در غوربند به دست جانب داران امان الله افتادن و اسیر شدن در کابل شایع شد.^{۱۱}

کاتب به ارتباط ممانعت عبور قشون سقوی از شش گاو وردک در تاریخ ۱۶ اپریل خبر میدهد

^۷ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۸۰

*- این نام به اشکال: «بنی بادام» و «بنی بادام» و «بنی بادام» در این کتاب ضبط شده است. مردم محل نام اصلی را تشخیص داده میتوانند.

^۸ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۸۱

^۹ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۹۰

^{۱۰} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۹۳

^{۱۱} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۹۵

و میگوید: «وهم در این روز، قشون ایلاتی هزاره بوالحسن بهسود و علاوالدینی و جاغوری در منزل ششگاو با پردلخان سپهسالار حبیب الله خان... جنگیده، پردلخان با سیزده تن در قلعه محصور گردیده، پس از مدتی چنانچه بیاید گریخته درکابل آمد. و در این روزاتوب کوهی ۳۶ پون و قورخانه زیادی از کابل جانب غزنین فرستاده شد.»^{۱۲}

کاتب مینویسد که «... و هم در این روز، آوازه از چهارطرف نزدیک کابل رسیدن عساکر ملی و نظامی مخالفین حبیب الله از افغان هزاره که به دفع انقلاب و معاونت امان الله خان و ترفیه حالت ملت جاهل و بدبخت برخاسته، آراسته جنگ شده اند، شهرت یافته، موجب تشویش و اضطراب و یأس و هراس حبیب الله خان و شمالیان گشت.»^{۱۳}

بقول کاتب: حبیب الله چنان به هراس افتاده بود که از بیم هجوم هواداران امان الله خان به کابل، تمام عانله خود را بجز خانم محمدزانی که "به اجبار و اکراه او را بر بستر مزاجت و ضجیعت کشیده" بود، دیگران را از ارگ به خانه سردار عبدالقدوس خان که متصل برج شهر آراء موقعیت داشت، فرستاد.^{۱۴}

اقدامات نظامی مردم وردک و هزاره، که هواخواهان امان الله خان بودند، بر پسر سقاو چنان گران آمد که بلا درنگ فرمان قتل عام مردم هزاره و قزلباش کابل را صادر کرد.

فرمان بچه سقاو به قتل و غارت مردم هزاره و قزلباش:

کاتب، از ظلم و ستم سقاویان در حق مردم قزلباش و هزاره های کابل، حکایات دلخراشی دارد. علت آن ظاهراً این بود که هر دو قوم شیعه اثنی عشری و دریک نظام جاهلانه و متعصب چون سقاوی بسیار آسیب پذیر بودند. مردم قزلباش با آنکه قلباً مخالف سقاویان بودند ولی عملاً کاری به نفع امان الله کرده نمیتوانستند. مگر هزاره ها بطور عموم از امان الله خان حمایت میکردند و حاضر نبودند تابعیت پسر سقاو را بپذیرند. پسر سقاو برای حمله به ایشان، دنبال بهانه میگشت تا آنها را مورد قتل و غارت و تجاوز قرار دهد.

کاتب هزاره که این ظلم و تجاوز و چپاول سقاویان را به چشم سر دیده و با جسم و جان خود لمس کرده است. از صدور فرمانهای قتل عام مردم قزلباش و هزاره کابل، توسط بچه سقاو حکایت میکند و مینویسد:

روز پنجم ثور ۱۳۰۸ ش/ مطابق ۲۵ اپریل، باردیگر حبیب الله کلکانی «حکم تاراج مال و منال عموم مردم قزلباش کابل و قتل هزاره باشند شهر کابل را به امضاء و فتوای ملاها، صادر فرمود، [مگر] سیدحسین خان این حکم فجیعت آور را مسترد و منع فرمود. و سخنان چندی از سوء خاتمت و وخامت این کار رانده، دلایل نیکو در رد آن اقامه کرد.»^{۱۵}

درعین حال حضرت شوربازار گل آقا مجددی، که یک پیر و مرشد بزرگ زمان خود بشمار میرفت، و از نفوذ روحانیت خود در ازیا انداختن رژیم امانی استفاده نموده بود، فتوایی مبنی بر قتل عام هزاره های مقیم کابل صادر نمود. کاتب مینویسد: «حضرت شوربازار در تاریخ پنجم ثور/ ۲۵ اپریل فتوای مبنی بر قتل تمام هزاره های که در کابل زندگی میکردند صادر نمود. بسیاری از این هزاره ها از پنجاه شصت سال قبل در کابل تولد یافته بودند و زندگی میکردند. مگر سیدحسین (وزیر حربیه رژیم) این فتوا را با قهر رد کرد و گفت: وقتی که ما با امان الله می جنگیدیم و او بر تخت پادشاهی نشسته بود، با آنکه صدها و هزاران کوهستانی در کابل زندگی میکردند، مگر یک نفر کوهستانی از طرف او به جرم کوهستانی بودن کشته نشد و زندانی نگردید.

فیض محمدکاتب می افزاید: این حضرت که خود را مسلمان و مرشد بزرگ میگوید، همواره به اینگونه تحریکات دست میزند. من نمیدانم که وی آیا این آیه کریمه: «لاتزر و ازره و زر آخری» را در قرآن شریف خوانده یا نخوانده است؟! [مفهوم آیه مذکور اینست که هرکس در آخرت، مسنون اعمال خود است و هیچ بنده بار دیگری را بدوش نمی برد.] یک چنین مسلمانی را خداوند به دوزخ اندازد که

^{۱۲} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۴۵

^{۱۳} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۵

^{۱۴} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۸

^{۱۵} فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۵۸

و حراست کردن همه ابواب چنداوول نموده، گفت که احدی از مرد و زن و طفل و رضیع و شیخ فانی را راه بیرون شدن ندهند تا همه مقتول و اسیر گردیده، کسی جان به سلامت نبرد. و از دست اسارت نجات نیابد و این حکم را داده، خواست داخل چنداوول شود و دست به قتل و غارت گشاید.»^{۲۰}

در همین فرصت، ناگاه خواجه تاج الدین رئیس بلدیة که نسبت به دیگر سقویان کمتر بد بود، پیدا شد و جریان را از حمیدالله پرسید و حمیدالله مکتوبی را به او نشان داد، که براساس آن حکم قتل عام قزلباشان گرفته شده بود. رئیس بلدیة مکتوب را خواند و وقتی تاریخ مکتوب را دید، گفت این مکتوب در اوایل ماه ثور، بمنظور ترساندن مردم هزاره، و به نفع حکومت ما از سوی یک عده نامعلوم مردم چنداوول نوشته شده و برای نورالدین فرستاده شده، ولی جنگ شما با مردم هزاره در اخیر ماه جوزا یعنی دو ماه بعد رخ داده و هیچ ربطی به این مکتوب ندارد، بهتر است به عساکر خود هدایت بدهید تا محل را ترک کنند، و داخل محله چنداوول نشوند، و بعد حمیدالله را با خود به دفتر خود که نزدیک چنداوول بود، برد. حمیدالله برای آنکه خشم خود را فرونشاندن باشد، به ۲۰ تن از افراد خود دستور داد تا هینت بیعت خواهی از مردم هزاره را (که نورالدین قزلباش، رئیس آن هینت و فیض محمدکاتب نیز عضو آن هینت بود)، آنقدر لت و کوب کنند تا بمیرند. و بنابراین مؤلف تذکره انقلاب نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفت که از اثر آن ضربات دیگر توان حرکت و راه رفتن از وی سلب گردید.^{۲۱}

مرحوم حبیبی در این ارتباط، مینویسد که «چون مردم هزاره تغلب بجه سقاو را نه پذیرفتند، و این گروه (هینت) بدون اخذ بیعت به کابل بازگشتند، بجه سقاو بخشم آمد و برای سرزنش امر لت و کوب این بیچارگان را داد که فیض محمد از ضرب موحش مریض گشت و از همین رنج در کابل جان سپرد.»^{۲۲}

کاتب آن دانشی مرد نستوه، قربانی مبارزات و مخالفت های خود برضد حکومت سقوی گردید. تلاش و تشویق او برای مقاومت قوم هزاره، حین سفرش به قصد دایزنگی و ملاقات او با فتح محمدخان [مشهور به فرقه مشر] قوماندان کل قوتهای هزاره مقیم کوتل اونی، در کتاب تذکره انقلاب در صفحات ۲۳۴ تا ۲۹۶ دلچسپ ترین بخش آن کتاب را میسازد.

در بازگشت از این سفر بود که مورد حمله و حشبانة حمیدالله برادر حبیب الله قرار گرفت و از اثر ضرب و شتم جسم استخوانی اش خورد و خمیر شد. حزن و تأثر انسان های با عاطفه برای وضعیت جسمی و صحنه کاتب زمانی دوچندان میگردد، که او برای تداوی خود پول نداشت. کاتب یادآور میشود که پس انداز اندکی داشته که آن را برای عروسی پسر خود ذخیره کرده بود. اکنون که این حادثه بر او پیش آمده، به این فکر اندرشد که اگر با آن پول به تداوی خود بپردازد، ازدواج پسر را چطور رو براه کند؟ کاتب بنا بر شدت درد، بالاخره مجبور شد تا پول عروسی پسر را در راه تداوی خود مصرف نماید. او با تحمل درد و رنج طاقت فرسا بسواری خر خود را به ایران رسانید، اما از آنجا که تداوی پول زیادی بکار داشت و کاتب پول نداشت، بیماری اش بدرستی تداوی نشد و اجباراً به وطن بازگشت و بر بستر بیماری افتاد و با درد و اندوه فراوان مدتی دیگر زنده بود تا آنکه از اثر آن رنج و درد فوت کرد (چهارشنبه، ۱۶ رمضان ۱۳۴۹ ق، ۱۳۰۸ ش). روانش شاد و جایش بهشت برین باد!

کاتب نوشته میکند که در تاریخ ۱۱ سرطان ۳ جولای، «حمیدالله سقا زاده که از عقل و دانش پیاده و دین و ایمان را بر باد غرور و پندار داده در جهالت و ضلالت آزاد بود و راه تکبر و پندار و فسق و فحشاء می پیمود، آهنگ تکرار جنگ با دلیران هزاره کرد. در حدود جوقول که در روز قبل بدون حائل و مانعی رسیده و از دست عده ای قلیلی از جنگجویان هزاره زهر مغلوبیت و هزیمت چشیده در دل کینه داشت، رسید... دست به غارت مال و منال و دواب ایشان گشوده، به آتش زدن و سوختن قلاع و آبادیهای شان پرداخت. ناگهان جمعی از هزاره که از وصول او در آنجا آگاه گشته بودند، حمله کرده از چهارطرف حمیدالله و اردویش را به زیر تیرباران تفنگ گرفته، عرصه را چنان بر او تنگ کردند که دست ستیز را فراموش و جاده گریز را گم کرد. و از ۸۴ تن دزد و آتانی که در روز گذشته نورالدین و میرآقا و نگارنده

^{۲۰} فیض محمدکاتب، تذکره انقلاب، ص ۲۹۰ [از ص ۲۴۹ - ۲۹۶ کتاب داستان هیت بیعت گرفتن از مردم هزاره با جزئیات آن شرح یافته است که خود کاتب نیز جزو هینت بوده و تا توانسته مردم هزاره را به مقاومت و پایداری در برابر سقاویان تشویق کرده است.]

^{۲۱} فیض محمدکاتب، تذکره انقلاب، ص ۲۹۱ - ۲۹۳

^{۲۲} حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۴۸، چاپ دوم

را از ضرب چوب خسته بودند، چهار نفر گریخته جان سلامت کشیدند، دیگران همه کشته گشته، وتلفات وخسارات زیاد از مال وجان عسکر خود داده... خود حمیدالله هنگام شام سگ آسا با دست وپای چون روباه به خزیدن خود را از حرب کشیده و اعظم دزد میدانی او را برپشت از بی راه برداشته درحالی که دست هایش تا مرفق و پاهایش تا زانو از خزیدن پر خار و خراشیده و خون آلود گردیده آماسیده بود به راه در بوغا در سرچشمه به موترش رسانیده از آنجا شباشب گریخته در شهر آمد. وماجرى [را] به سالار دزدان وپیشواى بى دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده ودر حقیقت ونفس الامر هادم آن بود، بازداشت.»^{۲۳}

تشویق قبایل به کشتن و تصرف املاک هزاره :

وقتی که پسر سقو از عدم اطاعت مردم هزاره و نیز از تلاش های محمدنادرخان و برادرانش برای متحد کردن اقوام جنوبی و مشرقی، خیلی مضطرب گردید، در روز (۱۷ سرطان ۱۳۰۸ / ۹ جولای) فرامین متحدالمالی به نام طوایف ملاخیل و سلیمانخیل و کاکر و ترکی و اندر و علی خیل و دفتانی و خروتی و احمدزانی که بقول کاتب: «کمر به انقراض سلطنت و حکومت افغانی و معاونت و معاضدت سقایی ... مجهول الهویت مردود الحسب بسته، مملکت را خراب و ملت را دچار نلت و اضطراب کرده، به ذریعة عریاض التماس قتل و غارت و اسارت هزاره و تملک مواطن و مساکن ایشان را درخواست نموده، ... ارقام و به مهر امارت فاسقاً خود امضا و ارسال و همه را تحریک حمله بر هزاره کرد.»^{۲۴}، کاتب یکی از این فرامین را چنین نقل میکند:

«عالیجاه محمدرحیم خان کاکری را واضح باد!

اسلام خواهی و خدمات شایان تحسین که از برای حکومت اسلامی خویش ابراز داشته بودید، ذریعة ختک خان برگد به حضور والا مبرهن گردید. به نسبت این رویه که برای حکومت متبوع خود نموده اید، این خادم دین محمدی صلعم از شما خرسند و رضامند می باشم. لهذا به فرمان هذا رضامندی خود را از شما، ابلاغ نموده، میخواهم که آتیباً خدمات برگزیده برای دین مبین نموده، رضامندی حضرت باری تعالی و رسول مقبول و این خادم دین را برای خود استحصال نمایید. شما یان به اتفاق قومی خود بالای مردم هزاره میروید که از اطاعت پادشاه اسلام گردن کشی نموده اند. هر قریه و ده شان را که تصرف کردید از خود شما اقوام است که ملک و مال شان را به شما به طور بخشش از حضور اعطا شده تا اجر دارین نصیب تان گردد. بعد از اختتام جهاد و فیصله هزاره به قرار لیاقت و خدمت تان به هر سرکرده قوم منصب و انعام داده میشود. مورخه غرة صفر المظفر ۱۳۴۸.»^{۲۵}

تکفیر مجدد هزاره و پایداری بیشتر آنها :

چهارروز بعد از صدور فرامین غصب املاک هزاره از سوی پسر سقو عنوانی سران قبایل، کاتب مینویسد که « در این روز [۲۱ سرطان / ۱۲ جولای] اعلان تکفیر هزاره که ملانمایان به امر سرکرده فسق و فسق پسر سقو امضاء کرده و به طبع رسید، نشر و توزیع یافت. و این امر زیاده تر باعث قتال و جدال هزاره با ساقانین ستمکاره گردید. و زبان اعتراض شاه [شان] زیاده تر برخادم دین رسول الله که برخلاف واقع این نام را به مضمون این مصرع برعکس نهند، نام زنگی کافور بر خود نهاده، در حقیقت هادم دین بود، دراز شده گفتند که: شرعاً بیعت که ذاتاً عهد و پیمان و از عقود و شروط به ایجاب و قبول و رضایت است، و هزاره که تا کنون بیعت نکرده است از کجا حکم بغی و غوایت برایشان نموده و ملانمایان فتوای کفر داده، مال و ملک و خون و نفس شان را حلال و جایز شمرده اند؟ پس از اینجا معلوم افتاد که هزاره باید راه دفاع سپرده از کشتن و کشته شدن روی برنتافته خیر عاقبت حاصل کند. باری

^{۲۳} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۹۵ - ۲۹۶

^{۲۴} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، صص ۳۰۵ - ۳۰۶

^{۲۵} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، صص ۳۰۵ - ۳۰۶

چون هزاره دیناً و مذهباً از اطاعت امیر فاسق و سارق و قاتل ابا و امتناع داشتند، این اعلان را حجت قاصره حرب قرار داده فوق العاده دل به قتل و جرح نهادند و مردانه طریق کوشش برگرفتند.^{۲۶}

فتوای یک ملای اندری در مسجد پل خشتی

کاتب مینویسد که در تاریخ ۲۵ جولای «یک نفر ملا نمایی از قوم اندر [غزنی] که پسر سقا او را تعلیم کرده بود، در هنگام گرد آمدن و ازدحام مردم در مسجد جامع پل خشتی برای ادای نماز جمعه، ... به منبر برشده و آیات واحادیثی بلا موقع و مورد خوانده، زبان به جواز بل به وجوب قتل و غارت و اسارت شیعه گشود. و حضار که از پسر سقا و عدم دیانت و فسق و فحشای ... [تبعه او] بیزار و فتح و ظفر هزاره را خواستار بودند، آن ملای جاهل را در زیر تشنیع [زشت گفتن] و نکوهش گرفته، نطق او منتج خلاف پندار پسر سقا شد. و خواجه تاج الدین رئیس بلدیة حال دگرگون و مخالف خیال سالار اهل ضلالت و شقا دیده، فوراً نزد پسر سقا شده، امر توقیف او را حاصل کرد.^{۲۷}»

کاتب در ادامه موضوع یاد آور میشود که: تاج الدین رئیس بلدیة به بزرگان قزلباش وعده سپرده بود که ملای مذکور را در حضور بزرگان قزلباش، تعزیر و تشهیر می نماید.

«در تاریخ پنجم اسد/۲۷ جولای، عده ای از مردم قزلباش درخانه نگارنده (فیض محمدکاتب) که پشت و پهلوئی از ضربه و لطمه [لطمه، سیلی خوردن] پسر سقا بر بستر ناتوانی می سود، آمده از روی مشورت گفتند و اظهار کردند که: به تازگی حکم کفر شیعه را نوشته و دیروز به امضای ۱۲۰ نفر ملا رسانیده که عموم اهل سنت و جماعت را به نام غزا و جهاد به قتل و غارت و اسارت هزاره برانگیزند. پس در این صورت ممکن است که ایشان را در ریاست بلدیة مورد زجر و زحمتی کنند و نظر به این خیالات و توهمات از نگارنده درخواست نمودند که چه بگویند؟ نگارنده به ایشان یاد داد که قرار قول ابوحنیفه که می گوید: «نحن لا تکفراً احداً من اهل قبله» و مسئله اتفاقیه عموم مذاهب اسلامیة که «کل من قال لا اله الا الله محمد رسول الله فهو مسلم بالاتفاق»، بگویند که کسی که [کلمه گو و] مقبول الشهادت باشد، چگونه اطلاق کفر بر او توان کرد؟ و ایشان گفتن این مسایل را از خوف عنز آورده و گفتند: «ترا به دولی نشانیده می بریم که جواب بگویند.» و نگارنده که توان حرکت نداشت به ایشان معاتبانه گفت: «ای قوم نادان بی غیرت، کتاب خود سنی ها را برده نمیتوانید، پس در این مملکت چرا مقام کرده امرار حیات میکنید و مرا از بی غیرتی در چنین حالت تکلیف بردن و جواب گفتن می نمایید!»^{۲۸}

ارباب مخالفان از طریق مثله کردن اسیران :

یکی از بدترین برخوردهای سقاویان، جزایهای وحشیانه از قبیل مثله کردن و یا زنده قطعه قطعه کردن اندام و یا زنده در آتش سوختاندن اسیران بخاطر ایجاد ترس و رعب در دل مخالفان شان بود. کاتب میگوید که حبیب الله پسر سقا، «اسیران را زنده زنده قطعه قطعه کرده، و رؤس کشتگان را برخلاف آئین بشریت و شریعت حضرت خاتم مرتبت به آتش سوخته و بر سرچوب زده، در بازارها گردش داده، و نیز به دار، به گوش سر بریده، میخ آهنین کوفته می آویختند. و هم اسراء را لای و لجن به رو مالیده، در بازارها تشهیر میکردند.^{۲۹}]. و برای شان قرار هرواحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند. غذای شبانه روز شان همین باشد.^{۳۰} [اهالی اردوی امان الله خان، این افعال قبیحه را شنیده، اقدام در بریدن گوش و بینی کردند، زیرا فهمیدند که انسان بنده احسان است.»^{۳۱}.

^{۲۶} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۱۱

^{۲۷} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۲۹

^{۲۸} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۲ - ۳۳۳

^{۲۹} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

^{۳۰} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۵

^{۳۱} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

در ذیل وقایع ۱۰ ثور/ ۳۰ اپریل، گفته میشود که: در این روز ۳ سر و ۱۹ اسیر از هزاره شیخ علی که از جمله دو تن شیعه و دیگران سنی بودند، در کابل آورده، سرها را که به آتش سوخته بودند بر سرچوک زده با اسیران در بازارها تشهیراً گردش کرده دادند تا مردم بدانند که سیاست [و خدمت به] دین اسلام چنین است!^{۳۲}

در جمله وقایع همان تاریخ آمده است که: «قاضی عبدالرحمن را که از زمان سرقت و راهزنی حبیب الله خان و سید حسین، از موضوع مطلع شده، برادر او را کشته و خانه و مالش را غارت کرده، از این رو عداوت و خصومت شان قایم و دایم گردیده تا که حبیب الله و سید حسین از خیانت و زراء و غدر و بیعت شکنی اهالی کابل و چهاردهی بر مرکز مستولی و مسلط آمده، قاضی عبدالرحمن از خانه کابل خود گریخته و در کوه دامن و کوهستان با عطا محمد پسر ملک محمد و مردم تکاب متفق شده، لوای مخالفت افرخت. تا این که از ده سبز گرفتار گشت. و به امر حبیب الله خان و والی در سرچوک زنده به قطع مفاصل و جوارح مقتول گشت. و این قتل بی رحمانه خارج از شأن بشریت او، خیلی در دل‌های بینندگان و شنوندگان تأثیر بی دینی و وحشی گری اهالی شمالی را انداخت.»^{۳۳}

و در حوادث روز ۱۱ ثور مطابق اول می ۱۹۲۹ گفته میشود: «... و مقررات قشون حبیب الله که در سه جا هریک در شیخ آباد و تکیه و شش گاو علاقه شینز سنگر افرخته استحکام کرده بودند، از قشون امان الله خان هزیمت یافته تا دشت توپ و شیخ آباد عقب نشسته، پس پا شدند. وعده ای ۴۰۰۰ نفر از قشون او در موقعی پمبی و شیخ یاسین وردک از دست قشون هزاره و افغان امان الله خان مقتول و مجروح و اسیر و مفرور و مسلوب السلاح گردیده، عقب مقررات قشون استحکامیه موضع تکیه و شش گاو بریده کشت، چنانچه ایشان محصورانه روز به شبدر و علف خوردن بسر برده نه پیش رفته و نه پس برگشته میتوانند.»^{۳۴}

کاتب در حوادث روز چهارم اسد/ ۲۶ جولای، گزارش میدهد که:

هزاره های سرچشمه که جندین بار مورد تاراج سپاهیان سقوی قرار گرفته بودند، دست به قیام مسلحانه زدند و «وارد جلریز شدند و یک غند که هزار و سه صد نفر در شمار بودند از قشون سقانی تاب و توان مقاومت نیاورده، از جلریز پشت به جنگ داده از راه بیکتوت و پیمقان روی به فرار به سوی کوه دامن و خانه های [خود] نهادند. و از خوف هدف تیرتفنگ شدن در کابل نیامدند، زیرا عادت پسر سقا و ملک محسن والی بود که روی از محاذ حرب بر تافتگان را همواره آماج تیر هلاک می فرمود و از این رو، و هم از اینکه هفت ماه معاش سپاهی را نداده، ایشان رعیت را تاخته، امرار معاش می کردند، سنگری و کشوری، از حکومت ضاله و فاسقه سقانی به ستوه آمده متنفر شده بودند.»^{۳۵}

شهامت یک اسیر هزاره در برابر پسر سقوی:

پاسخ صادقانه و شجاعانه یک مرد اسیر هزاره را به پسر سقا بنیم که با چی شهامتی از امان الله خان دفاع میکند و از مرگ نمی هراسد. کاتب مینویسد که در ۶ اسد/ ۲۸ جولای «دو تن از هزاره ها که یکی از سادات سنگلاخ بود و برای آوردن گاو و غله در هزاره رفته بود، در راه مراجعت به دست سقانیان افتاده هردو تن را در کابل اسیر آوردند. سید که از افراد رعیت سقانی بود و در جنگ شرکت نداشت، رها گردیده، هزاره را پسر سقا از در استنطاق نزد خود خواسته حالت جمعیت هزاره و استعداد سامان حرب و عزم ایشان را از در مقاتلت پرسید. و تخویف و تحذیر کرد که [اگر] راست نگفتی ... به قتلت میرسانم. او گفت: اگر معلومات داشته باشی یا نداشته باشی، دروغ نخواهم گفت؛ زیرا که دروغ بدترین گناهان و منشاء جمیع مفسد است. و از کشتن نیز پاک ندارم. اینکه کمر بسته و به جنگ برخاسته ام، هلاک خود را یقین دانسته، زندگی را که غیر از اطاعت خدا و رسول باشد، بهره تبعه شیطان لعین می پندارم. و این مرگ را که از راه حفاظت مال و عیال و ننگ و عار قومی و حمایت حکومت مستحقه اسلامی و حراست وطن و مولد و مسکن عاید عالم گردد، شرف خود می شمارم.

۳۲- فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۸

۳۳- فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۷

۳۴- فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۸

۳۵- فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۰-۳۳۱

و پرسقا گفت که: پس چرا با من که پادشاه اسلام و زمام مهام مملکت اسلامی را در کف اقتدار دارم، مخالفت ورزیده، قبول اطاعت نمی کنید؟ او گفت: پادشاه اسلام اعلیحضرت امان الله خان است و او را ملاها به اعتراض جاهلانه تکفیر کرده و حال آنکه هیچ یک از مسایل کفریه که به او نسبت دادند در شریعت سید المرسلین موجب ارتداد نمی شود. و او که مجبور به خلع خود گردیده ترک امارت گفت، در دین اسلام خلع اجباری استوار نیست. و هزاره برای این می جنگد که کابل را فتح کرده، او را به ذریعه تلگراف پس خواسته... برتخت امارتش منصوب دارند... و پرسقا گفت: پس هزاره که وعده بیعت داده و میدهند، از اینکه توگفتی بیعت نخواهند کرد؟ او گفت: هرگز بیعت نمیکنند و چشم انتظار به محمدنادر دارند. پرسقا از راستگونی او امر توقیف کرده از قتلش درگذشت.»^{۳۶}

نتیجه:

برای یک رهبر سیاسی، چه شاه و چه امیر و چه رئیس جمهور، افتخاری بزرگتر از این نیست که وقتی بر اثر توطئه و یا دسایس داخلی یا خارجی و یا هردو، از قدرت کنار زده شود، ولی مردم به دفاع از او برخیزند و برای اعاده قدرت یا سلطنتش، بدون چشمداشت یک حبه و دینار، ۷ ماه تمام سر بدهند ولی سنگر ندهند. و کسی که چنین افتخاری را از جانب ملتش نصیب گردید، شاه امان الله غازی بود. او وقتی ارگ کابل را ترک گفت، مردم مسکون در وادی های کابل و قندهار، و دره های هندوکش و کوه بابا و سیاه کوه و باشندگاه کوه پایه های سلیمان (وزیرستان)، به حمایت از او به جنبش آمدند و جان های شیرین خود را فدا کردند تا مگر دوباره او را بر سریر سلطنت برگردانند، اما آن شاه مردم دوست، که نمیخواست سلطنت را با خونریزی بدست آورد، برای جلوگیری از جنگ و خون ریزی کشور را ترک گفت، درحالی که بیشترین مردم قدر شناس افغانستان تا روز (۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹=۲۳ میزان ۱۳۰۸) که جنرال محمدنادر، نادرشاه اعلان شد، همچنان امیدوار بودند که این همه جنگها و جانبازی ها برای بازگشت شاه امان الله غازی صورت گرفته است، نه برای به اقتدار رساندن نادرخان و برادرانش.

مردم شریف و دلیر هزاره مثل مردم شجاع وردک و میدان و غوربند و تگاب و جنوبی و قندهار و غیره، مدت ۷ ماه تمام به حمایت و سپاس از آزاد منشی و عدالت گستری رژیم امانی، از قربانی دادن سر و مال خود، در راه اعاده تاج و تخت سلطنت به شاه امان الله دریغ نکردند. این ازجان گذشتگی مردم بخاطر اعاده قدرت به شاه امان الله، بیانگر این واقعیت است که هنوز در گوشه و کنار افغانستان، مردمان قدردانی وجود داشته اند که قدر آن شاه ترقیخواه و معارف دوست را میدانستند و از رژیم چپاول و تاراج و تجاوز سقوی نفرت داشتند و این نفرت را هیچگاهی پنهان نمیکردند.

بدینسان این باور درانسان زنده و احیا میگردد که در میان رهبران سیاسی افغانستان، از نادرشاه تا ظاهرشاه، و از روسای جمهوری مورد حمایت شوروی تا روسای جمهور تنظیمها و رئیس جمهورانتخابی مورد حمایت غرب، ما چهره ای غیر از شاه امان الله خان را سراغ نداریم که دارای چنان جذبه ملی و مقام ارجمندی باشد که در نبودش یا سقوطش، اکثریت مردم افسوس او را بخورند و بخاطر بازگشت و اعاده قدرت به او حاضر به دادن سر و جان و مال خود شوند. ما به بخاطر رهبران سیاسی دیگر بجز از شاه امان الله، حتی شاهد یک مظاهره خشک خیابانی هم نبوده ایم تا چی رسد به قربانی دادن سر و مال خود. از این جاست که به مقام شامخ شاه امان الله غازی میتوان پی برد و مقام و منزلتش را گرامی خواست.

پایان